

آمریکا شناسی و آمریکا شناسی!

مصاحبه ام با نشریه دانشجویی جیم (<http://jmag.ir>) چاپ تهران

بمناسبت _____

16

آذر

آقای سجادی شما در نوشته ای اشاره کرده اید که «شواهد و قرائن نشان دهنده این است که جامعه سیاسی و دانشگاهی در داخل ایران فاقد درک و شناختی صحیح و واقع بینانه از تمامیتی بنام «ایالات متحده آمریکا» است.» دقیقاً منظورتان چیست؟ آیا ما دولت و مردم آمریکا را آنطور که واقعا هستند نمی شناسیم؟ پاسخ:

واقع آن است در ایران کمتر کارشناسی است که از یک شناخت میدانی و جامعه شناسانه از هویت و موجودیت و فرهنگ عمومی آمریکائیان برخوردار باشد. نگاه غالب نزد ایرانیان اعم از نخبگان تا عوام آغشته به توهمی از آمریکاست. در این توهم قاطبه ایرانیان تصور می کنند ایران و ایرانیان نزد آمریکائیان کشوری با فرهنگ و تمدن و با مردمانی دوست داشتنی و محترم و متمدن اند که مشتاقانه و حریصانه در شهوت رویت و رابطه و اختلاط با ایرانیان می سوزند. اما همان طور که به نوشته اخیرم که بدان اشاره کردید واقعیت آن است که آمریکائیان اولاً جهان را به دو بخش می دانند:

آمریکا و غیر آمریکا و بخش نخست را به عنوان دنیای شایسته و بایسته تلقی فرموده و دیگر بخش ها را به نسبت دوری یا نزدیکی شان به استانداردهای آمریکائی برخوردار از حق و ابراز وجود می دانند! بر اساس همین باور، ایران و ایرانیان در منظومه فکری آمریکائیان کشور و مردمی عقب افتاده در بخش بدوی دنیا در کنار دیگر بدویان اعم از عرب و افغان و ترک و آفریقائی و هندویان اند!

برخلاف تلقی ایرانیان که تصور می کنند در آمریکا قاطبه مردم به چشم تحسین به ایرانیان نگاه می کنند کمتر کسی در آمریکا پیدا می شود که اساساً بداند ایران کجای دنیاست و ایرانیان کیستند!

البته این امر ناشی از بلاهت ذاتی آمریکائیان نیست و نظام حکومتی آمریکا به اعتبار مقتضیات خود کوشیده و می کوشد قاطبه شهروندان خود را از حیث شعور و سواد اجتماعی از طریق سلطه رسانه و هالیوود در پائین ترین سطح نگاه دارد تا از این طریق بتواند ضمن تقلیل سطح بینش شهروندان و تنزل مطالبات ایشان در محدوده خوش باشی در حدود زیست شخصی، متقابلاً برای خود فراغ بال لازم بمنظور پی گیری

بدون دردرس منویات سیاسی - اقتصادی را فراهم کنند.

بر همین اساس ایران و ایرانیان من حیث المجموع به برکت دیکتاتوری رسانه در آمریکا، نزد آمریکائیان ملتی وحشی و عقب افتاده فهم و معرفی شده که حداکثر و در آرمانی ترین حالت باید دست تفقد خودشان را بر سر این بربرها کشید تا بلکه کمی متمدن شوند!

- چرا برخی در داخل عمیقاً به دنبال ایجاد رابطه و دوستی با آمریکا هستند؟ رویکرد بعضی روزنامه ها و شوق این افراد را چگونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ:

دلائل متعددی دارد طبعاً گروهی خوش بینانه و با تلقی بهبود مناسبات بمنظور بهبود وضعیت اقتصادی دنبال رابطه با آمریکایند. ایشان بدون شناخت از ماهیت سیاسی - اقتصادی ایالات متحده بر این باورند که می توان با آمریکا از یک مناسبات سالم و متعادل برخوردار شد و از جوار چنین ارتباطی به بهبود وضعیت اقتصادی ایران همت گمارد. این تلقی ساده لوحانه بازگشت به همان آمریکا شناسی این قشر دارد. قبلاً هم در یکی از نوشته های خود اذعان به این نکته داشتم که این کمال غفلت است چنانچه ایالات متحده را بر اساس ویتترین لیبرال دمکراسی در قالب یک «کشور» برسمیت شناخته و با چنان برآیندی با آن کین یا مهر بورزیم!

آمریکا را در مجمل ترین تعریف ممکن باید یک «بنگاه تجاری» بزرگ فهم کرد.

بنگاهی با حاکمیت دقیق مناسبات یک نهاد تجاری بین کارفرمای این موسسه با شهروندان در مقام کارورزان این بنگاه و مهره های به گردش درآورنده چرخ دنده های این موسسه تجاری.

بنگاهی با حاکمیت مناسبات تعریف شده و تحمیل شده این موسسه تجاری بین خود با بخش های دیگر جهان در مقام حوزه فعالیت تجاری این موسسه تجاری.

بر این اساس منافع و امنیت ملی در آمریکا گریم تامین منافع تجاری این موسسه عظیم تجاری و کارفرمایان و مدیران عامل این موسسه تجاری است.

بر این مبنا دیالوگ و ارتباط با این موسسه تجاری منطق خاص و منحصر بفرد خود را دارد. برای یک موسسه تجاری، تامین و تحصیل و حفظ و بسط و گسترش سود و حوزه سودآوری اصلی ترین و منحصر بفرد ترین هدف است. لذا منطق گفتگو از جانب هیئت مدیره این موسسه استوار بر دو گانه امتیاز دادن و امتیاز گرفتن است.

کمال بلاغت است تا برای گفتگو یا قرابت با چنین «اختاپوسی مالی» متوسل به گویش های اخلاقی یا سیاسی و یا ایدئولوژیک شد!

زبان ایشان زبان سود و منفعت مالی است. منافع ملی و ارزش های آمریکائی و دمکراسی و حقوق بشر و اصول لیبرال دمکراسی، جملگی بزک هائی برای استتار غایات و منویات تجاری این اختاپوس است. اما گروه دیگری هم در ایران و بعضاً دیگر نقاط جهان هستند که گرایش ایشان به آمریکا و رابطه با آمریکا ریشه در سندروم غربزدگی دارد. برای جماعت غربزده «آمریکا» قطب خوشبختی است قطبی که این جماعت همواره در حسرت رابطه با آن سوخته و می سوزند.



اینکه مطابق آمار بالای 95% درصد ایرانیان مقیم آمریکا بدون کمترین احساس شرم و تعللی تن به تغییر ملیت و اخذ تابعیت آمریکا می دهند ناظر بر این واقعیت است که ایشان قبل از آنکه خود را در ذیل مفاهیم و استانداردها و ارزش ها و داشته های بومی ایران معنا کنند، برای شخصیت وهویت و ذهنیت و موجودیت خود شاکله ای از شخصیت وهویت و ذهنیت و موجودیت آمریکائی جعل و فهم و باور کرده اند. چنانچه «هویت ملی» برآیند باورها و سلیق و ارزش ها و هنجارها و عادات و ایستارهای انسان فرض شود با عنایت به چنین سازه ای از «هویت ملی» می توان پرسید که آیا این وطن است که نقش هویت دهنده به انسان را دارد یا انسان با اتکای بر مختصات هویتی خود دست به گزینش وطنش می زند؟

اگر بتوان بر این باور بود که انسان با اتکای بر جنس و نوع هویت خود دست به گزینش وطن خود می زند این بدان معنا است که زادگاه انسان لزوماً تعیین کننده هویت انسان نیست. هویت برخلاف ظاهر انتصابی اش امری است اکتسابی. بر این اساس می توان «هویت خود» را بدون تعلق و دلبستگی به «زادگاه خود» از طریق همدلی با ارزش های «وطن مطلوب خود» تعریف و تعیین کرد. بدین معنا که یک متولد ایران که فرضاً با فرهنگ آمریکائی و سلیقه آمریکائی و هنجار آمریکائی و ارزش ها و خواست های آمریکائی در ایران زندگی می کند در واقع یک آمریکائی است که از بد حادثه محکوم به زندگی در ایران شده!

بر همین قاعده است که می توان به این واقعیت اذعان داشت که وطن انسان لزوماً «خاستگاه» وی نیست و قبل از «خاستگاه» این

«خواستگاه» انسان است که تعیین کننده کیستی و چیستی و کجائی وطن مفروض چنان انسانی می شود و بالتبع اصرار چنین افرادی در ایجاد رابطه با آمریکا ناظر بر توهم «بازگشت به خویشتن آمریکائی فرض شده شان» است.

– معادلات قدرت در آمریکا شکل پیچیده ای دارد. از یک طرف (به ظاهر) اوباما رویکرد تعامل با ایران را پیش گرفته است ولی از سوی دیگر با فشار لابی صهیونیست و مواضع سخت گنگره مواجه است. آیا در آمریکا رئیس جمهور اختیار تصمیم گیری پیرامون ایران و رفع تحریم ها را دارد؟ آیا رویکرد دولت فعلی برای جدایی انداختن میان آمریکا و اسرائیل موفق خواهد بود؟ پاسخ:

اولا انداختن جدائی بین آمریکا و اسرائیل را در حد یک افسانه باید دید. گذشته از آنکه این تنها یک خام اندیشی ناشی از نبود شناخت از جنس دیپلماسی کاخ سفید و بی اطلاعی از سنت دیپلماتیک آمریکا است که تصور شود واشنگتن در جستجوی حل مشکلش با ایران در پرونده هسته ای است.

افزایش تحریم های اقتصادی آمریکا علیه ایران در فردای پیروزی آقای روحانی در کنار پذیرش کمک تسلیحاتی واشنگتن به نیروهای مخالف اسد در سوریه موید آن است که کاخ سفید با محکم کردن کمربندهایش خود را مهبای رویارویی جدی تر با ایران می کرد. واقع آنست که ایالات متحده آمریکا برخلاف جناح های سیاسی در داخل ایران به روشنی پیام انتخابات اخیر ریاست جمهوری ایران را گرفت و با اتکای بر درک آن پیام است که می توان برخلاف توقع خام اندیشان افق مناسبات بین ایران با آمریکا طی دوران ریاست جمهوری آقای روحانی را افقی فاقد گشایش دید! این یاس ناشی از این واقعیت است که در موقعیتی که اصلی ترین چالش دیپلماتیک حسن روحانی پرونده انرژی هسته ای اعلام شده اما ظاهراً ایشان هنوز متوجه این واقعیت نیست که پرونده اتمی ایران برای آمریکائیان فاقد اصالت است و واشنگتن صرفاً می کوشد تا از آن به عنوان یک اهرم فشار علیه ایران استفاده کند. پرونده اتمی ایران برای به نتیجه رسیدن ساخته نشده و تنها بمنظور نگاه داشتن ایران در کانون «بحران» و «ابهام» موضوعیت دارد.

بر اساس همین ابهام بود که در ایام تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری برخی از نامزدها کوشیدند تا بی اخلاقانه برای کسب رای مردم عوام فریبی کرده و رای رُبائی نمایند!

پروژه هیولا سازی از «سعید جلیلی» و متهم کردن ایشان به ناکامی و ناتوانی در حل پرونده اتمی از جمله بی اخلاقی هائی بود که در ایام

تبلیغات انتخابات توسط 3 نامزد مشخص و حامیان ایشان در رسانه ها و محافل سیاسی با وسعت و کثرت دامن زده شد. این در حالی است که اساساً و حقیقتاً کارنامه «سعید جلیلی» در مقام نماینده ایران در مذاکرات هسته ای با 5+1 برخورداری از «هیچ» توافق یا پیروزی چشمگیری بنفع ایران نبود (!) هم چنان که «حسن روحانی» نیز که قبل از جلیلی این مسئولیت را عهده داری می کرد فاقد کارنامه ای موفق در مذاکرات هسته ای با طرف های غربی است.

ناکامی موجود در کارنامه اتمی آقایان جلیلی و روحانی قبل از آنکه بازگشت به ناتوانی یا بی کفایتی این دو در تمشیت مظفرانه مذاکرات اتمی داشته باشد ناشی از بلاموضوعی پرونده اتمی ایران است! بواقع آمریکائی ها بهتر از دیگران واقفند که در حال بازی دادن افکار بین المللی از قبال هراس کاذب از «اتم بازی» ایرانیان اند و تنها از این پرونده در مقام اهرم فشار علیه ایران و به تعبیر رهبر ایران بمنظور «خرید زمان» جهت مهار هر چه بیشتر ایران بهره می برند.

آقای روحانی در کنار اکثر سیاستمداران ایران علی رغم دانش و تجربه سیاسی فاقد درک و شناخت واقع بینانه از سنت دیپلماسی آمریکائی اند. در سنت دیپلماسی آمریکا سیاست مفهوم تجارت را دارد و سیاستمدار آمریکائی با چنین فهمی از سیاست با لحاظ هزینه - فایده همواره در کمین فرصت برای امتیاز گرفتن و بالتبع امتیاز دادن است. هر چند نتیجه انتخابات ایران کام قاطبه ایرانیان را شیرین کرد اما این امر بدین معنا نیست که روحانی برای آمریکائی ها نیز «اصل جنس» یا لقمه ای دندان گیر است.

سرمایه گذاری آمریکائی ها در خلال و از قبال تحریم های فلج کننده طی دو سال گشته بر روی «نامزدی حداکثری» بود که با کسب آرائی 30 میلیونی تا آن اندازه برخورداری از مشروعیت و سنگین وزنی بشود تا بتواند در ازای اخذ امتیاز حل پرونده اتمی، «امتیاز شیرین تر» را به واشنگتن بدهد. مشکل آقای روحانی و تیم سیاست خارجی ایشان آن است که خوش باورانه بر این تصوراند که می توانند با حُسن خلق و بیان متین و مبادی آداب بودن و لبخند دیپلماتیک در مقابل آمریکائی ها اعاده حق کنند!

قانون طلایی در نظام بین الملل «بهره وری به میزان قدرت» است. هر اندازه قدرت دارید به همان اندازه حق دارید! بر همین اساس است که ملاحظه شد واشنگتن در فردای انتخابات ایران بدون اهمیت به نتیجه انتخابات تحریم علیه ایران را افزایش داد. درست یا غلط آمریکائی ها برآیند رای مردم در انتخابات را پیروزی خود در تحریم ایران و مستاصل کردن مردم از طریق بحران معیشت و اقبال به نامزد وعده

دهنده به تغییر فهم کرده اند. فهمی که بی مبالغاتی معنادار برخی از داخلی ها نیز در معنادار کردن چنین باوری بی سهم و نقش نبود. علی ایحال در عرف و سنت دیپلماسی آمریکا افزایش تحریم ها یعنی افزودن بر کارت های خود برای روز مبادائی که اگر قرار شد پشت میز مذاکره با «روحانی» بنشینند تا آن اندازه برخوردار از کارت های متعدد باشند تا در مقابل کم کارتی و کم وزنی حریف بتواند بموقع و از موضع قدرت مدیریت و محوریت و بازی را در دست گرفته و شرایط خود را به طرف مقابل دیکته کنند.

– به طور کلی بی بی سی فارسی در شرایط فعلی چه اهدافی را دنبال می کند ؟ (به طور مثال رویکرد بی بی سی در کاستن اهمیت انرژی هسته ای و تداعی وجود اختلاف میان اسرائیل و آمریکا بر سر ایران) پاسخ:

بی بی سی را نباید و نمی توان منفک از دولت و وزارت خارجه انگلستان تلقی کرد. در واقع با توجه به آنکه در اساسنامه بی بی سی صراحتاً این اصل متذکر شده که «بی بی سی ابزار دیپلماسی» وزارت خارجه انگلستان است لذا سوال شما را می توان بدین شکل اصلاح کرد که انگلستان از طریق رسانه تحت امرش (بی بی سی) در مقام ایفای چه نقشی در میانه مذاکرات ایران و آمریکا است؟ پاسخ نیز روشن است و لندن چه قبل و چه بعد از انقلاب بسته به میزان و افت و خیز قدرتش کوشیده بین ایران و آمریکا گربه رقصانی کند که برجسته ترین و در دسترس ترین آن شرارت هائی بود که انگلستان از طریق بی بی سی در خلال شهرآشوبی های سال 88 اعمال کرد. عمده آن هم از این بابت بود که از بهمن ماه سال قبل (87) علائمی را از جانب اوباما ملاحظه می کرد مانند ارسال پیغام اوباما به آیت الله خامنه ای جهت ترمیم مناسبات یا تبریک عید نوروز به رهبری و مردم ایران که مجموعه اینها می توانست و توانست اسباب دلنگرانی لندن از بهبود مناسبات بین تهران و واشنگتن را فراهم کند.

انگلستان نشان داده مستمراً کوشیده و می کوشد از فاصله و تازه و چرکین نگاه داشتن زخم بین ایران و آمریکا بنفع منویات و مطامع سیاسی خود بهره ببرد. لذا طبیعی است اکنون نیز که تهران و واشنگتن بنا به هر دلیلی در مقام مذاکره بمنظور حل اختلافات فی مابین در پرونده هسته ای ایران برآمده اند باید و می توان چشم انتظار بسیج لشکر رسانه ای و سیاسی انگلستان برای گل آلود کردن فضا بمنظور صید ماهی مُرادشان نشست. امری که برخوردار از پیشینه تاریخی نیز هست.

– علت اصلی حساسیت غربی ها روی ایران و دشمنی با جمهوری اسلامی چیست؟

پاسخ:

این یک واقعیت غیر قابل کتمان است که انقلاب اسلامی ایران و برآمد آن (جمهوری اسلامی) در یکی از ژئوپلیتیک ترین و ژئواستراتژیک ترین و ژئواکونومیک ترین مناطق دنیا محقق شد و توانست با تمام قدرت و تمام قد مقابل تمامیت هژمونی آمریکا و غرب در منطقه هم‌آوردی کند و نظام و اعتبار و سلطه سنتی این ابرقدرت را در منطقه و جهان به چالش بکشد.

لذا طبیعی است مانائی و بقا و عدم تنبیه چنین حکومتی برای آمریکا و متحدین غربی اش می تواند و می تواند بمثابة یک «الگوی بد» دیگر حوزه های تحت نفوذ و اقتدار آمریکا در منطقه را تحت الشعاع قرار داده و اپیدمیک شود. لذا قابل توقع ترین رفتار با این حکومت به زعم ایشان «سرکش در مقابل استیلا طلبی آمریکا» تنبیه کردن آن از طریق افزایش هزینه های سیاسی و اقتصادی و امنیتی آن بمنظور به زانو درآوردن آن است تا از این طریق به دیگر کشورهای منطقه نیز این هشدار را بدهند که درافتادن با استیلای آمریکا و غرب مقرون بصرفه نیست و محکوم به شکست است!

ذکر یک خاطره در اینجا خالی از لطف نیست. چند سال پیش که بمناسبتی این امکان فراهم شد تا با «تام لنتوس» یکی از سناتورهای آمریکا در حاشیه یک اجلاس مجادله ای داشته باشم ایشان در مقام دفاع از اعتبار و اقتدار دمکراسی در آمریکا متذکر این امر شد که در کشور من تا آن اندازه آزادی و ظرفیت از جانب حکومت وجود دارد که شهروندان می توانند حتی در مقابل کاخ سفید تجمع کرده و شعار «مرگ بر آمریکا» نیز سر دهند و حکومت نیز کمترین تعرضی به ایشان نخواهد داشت!

در پاسخ به ایشان گفتم این امر متضمن هیچ افتخاری نیست چون مرزهای منافع ملی شما در پشت دیوارهای کاخ سفید تعیین نشده که از شعار مرگ بر آمریکا در آنجا برآشفته شوید بلکه این مرزها در پشت چاه های نفت عربستان سعودی تعیین و ترسیم شده و به همین دلیل است وقتی همین شعار مرگ بر آمریکا در سال 66 در عربستان سعودی و توسط حجاج ایرانی در تظاهرات براهت از مشرکین ایراد شد بالغ بر 400 نفر از حجاج ایرانی توسط دولت سعودی که تا بن دندان وابسته به ایالات متحده است کشته شدند و یک کلمه هم صدای اعتراض شما آمریکائی ها مبنی بر نقض حقوق بشر در عربستان شنیده نشد! چرا؟ چون مرزهای منافع ملی شما آنجاست و اگر این شعار در منطقه پر اهمیت خلیج فارس اپیدمی شود آنجاست که زنگ خطر برای شما بصدا در می آید و تسامح و تساهل تان فراموش می شود. والی شعار دادن در مقابل کاخ سفید به اعتبار حاکمیت و اهمیت آزادی در آمریکا کمترین

محلی از اعراب ندارد.

این یکی از همان چیزهایی است که جمهوری اسلامی متهم به آن است و از قبال انقلاب اسلامی توانسته استقلال طلبی و امکان به چالش کشیدن سلطه آمریکا و غرب را در منطقه مطرح کند و متقابلاً آمریکا و متحدین اش را در مقابل خود به صف آرائی بکشد.

– آمریکا با دیگر کشورها مثل روسیه و چین نیز اختلافاتی داشته و دارد. آیا جنس اختلافات و دشمنی اش با ایران متفاوت است؟ آیا نمی توان همانند دیگر کشورها با آمریکا رابطه داشته باشیم و این اختلافات را مدیریت کنیم؟ به نظر شما در برابر ایالات متحده چه سیاستی را می بایست در پیش گرفت؟

پاسخ:

به اعتقاد من این مشکل آمریکاست و ریشه در زیاده خواهی کاخ سفید دارد. والی می توانست و می تواند با کمی مشق تواضع با جمهوری اسلامی همان رابطه ای را داشته باشد که به عنوان مثال ایران با فرانسه و فرانسه با ایران دارد. یا همان رابطه ای که ایران با ژاپن و ژاپن با ایران دارد. یا همان رابطه ای که ایران با آلمان و برزیل و آرژانتین و هند و مالزی و روسیه و چین و ایتالیا و دیگر نقاط جهان دارد!

یعنی یک رابطه متوازن و عادلانه و محترمانه دو جانبه. اما ذات سلطه طلب و برتر بین آمریکا این فرصت و امکان را از کاخ سفید سلب کرده تا بتواند با دنیا یک رابطه سالم و متعادل و غیر هژمونیک داشته باشد.

همین مسئله است که طی 34 سال گذشته مانع از شعور رابطه سالم برای آمریکائی ها با ایران شده.

موقعیت ایران و آمریکا در مقام تمثیل قرینه ای از حماسه کربلاست! در کربلا همه حرف یزید به حسین ابن علی آن بود که یا باید با من بیعت کنی و اقتدار و اعتبار من و حکومت را برسمیت بشناسی و یا تن به جنگ و قتال دهی. این در حالی بود که فرزند رسول الله بعد از عهد شکنی کوفیان ضمن استنکاف از بیعت با فرزند معاویه پیشنهادش آن بود تو به راه خود برو و متقابلاً من نیز حاضرم علی رغم عدم بیعت و عدم برسمیت شناختن حکومت ات به راه خود رفته و زیست مستقل بیرون از اقتدار تو و حکومت تو را دنبال کنم. امری که طبیعتاً نمی توانست مورد موافقت یزید واقع گردد و نفس پذیرش عدم تمکین فرزند رسول الله به خودی خود تا آن اندازه اعتبار داشت تا اقتدار و اعتبار و حکومت یزید را برای دیگران نیز زیر سوال ببرد. لذا فاجعه کربلا بنوعی انتخاب گریز ناپذیر هر حاکم سلطه طلبی است! طی 34 سال گذشته بنوعی می توان همین وضعیت را شامل حال ایران و

آمریکا دانست.

34 سال است واشنگتن به اعتبار ماهیت استقلال طلبانه و از ناحیه ظرفیت هائی که انقلاب خمینی برای به چالش کشیدن هژمونی آمریکائی ها از خود نشان داده ایران را در وضعیت مشابه تراژدی کربلا قرار داده اند و همه حرف شان نیز آن است که باید تکلیف خود را با اقتدار و اعتبار ما آمریکائی ها روشن کنید؟

نمی توانید از یک طرف اعتبار و اقتدار و نظم تعریف شده و حاکم شده ما آمریکائی ها بر جهان را به چالش بکشید و از سوی دیگر بخواهید به زیست مستقلانه خود نیز ادامه دهید!

یا باید تن به اقتدار و اعتبار کاخ سفید و نظم جهانی اش بدهید و یا تن به سرکوب و جنگ و تحریم های اقتصادی و تهدید های امنیتی بدهید. هر اندازه جمهوری اسلامی نیز بگوید حاضرم ضمن عدم متابعت از شما و عدم پذیرش نظم و اعتبار و اقتدار سلطه طلبانه شما تضمین دهیم کاری هم با شما نداشته و تنها زیست مستقل خود را دنبال کنیم نمی تواند مورد اقبال آمریکا قرار گیرد و نفس تداوم و بقای چنین الگوئی از زیست مستقلانه به خودی خود تا آن درجه استعداد دارد تا بتواند بستر اقبال به خود و اپیدمی شدن در منطقه علیه نظم مستقر و سلطه طلبانه آمریکائیان را فراهم کند.

– فکر می کنید مسئله هسته ای چه اهمیتی دارد که متحمل این همه هزینه شویم؟

پاسخ:

به اعتبار عرائض بالا طبیعتاً نباید و نمی توان بالذات برای پرونده هسته ای ایران موضوعیت و اصالت قائل شد و آمریکا صرفاً از این پرونده به عنوان یک حربه جهت تامین همان سیاست به چالش کشیدن و به زانو در آوردن ایران استفاده می کند و لذا این ساده اندیشی است چنانچه تصور شود واشنگتن برای حل اختلافات اش با ایران بر سر پرونده اتمی برخورداری از حسن نیت است و بر فرض مرتفع شدن نگرانی مصنوعی غربی ها از پرونده اتمی ایران هر آئینه باید چشم انتظار بهانه و پرونده ای جدید جهت ادامه چالش با ایران از جانب کاخ سفید باشیم.

– اخیراً صحبت هایی پیرامون حذف شعار “مرگ بر آمریکا” مطرح شده است. به نظر شما حذف شعار “مرگ بر آمریکا” و “تجدید نظر در دشمنی با آمریکا”، چه نسبتی با آرمان های انقلاب اسلامی و عقاید امام خمینی دارد؟

پاسخ:

شعار مرگ بر آمریکا در انقلاب اسلامی را نمی توان منفک از این جمله ماندگار امام خمینی فهم و معنا کرد که «آمریکا شیطان بزرگ» است.

ترش یا شیرین «مرگ بر آمریکا» با گوشزد هوشمندانه مرحوم امام امضا و وارد ترمینولوژی سیاسی جهان شد. خصوصاً که باید به این نکته توجه داشت که جنس این جمله (آمریکا شیطان بزرگ است) یک طعنه سیاسی مطابق با جنس ادبیات و طعنه های معمول و جاری بین سیاستمداران دنیا نبود. امام یک رهبر مذهبی و مرجع دینی بود و ادبیات ایشان ریشه در ادبیات قرآنی داشت. لذا وقتی ایشان آمریکا را شیطان بزرگ توصیف کردند این وصف بازگشت به سابقه قرآنی ماهیت شیطان دارد که نماد یک موجودیت «خود بین» و ایضاً «خود برتر بین» است که در موضع فرمان خداوند مبنی بر تکریم انسان، متفرعانه و با استناد بر تلقی ذات برتر خود از «آتش» در مقابل تلقی ذات کهنتر انسان از «خاک» از تن دادن به فرمان خداوند سرکشی کرد و با این عدم متابعت است که شیطان را باید و می توان بصورت نمادین در مقام نخستین نژاد پرست و خود برتر بین وارد ادبیات و مکاتب غیراخلاقی کرد.

اتصاف «شیطان بزرگ» از جانب مرحوم امام به آمریکا نیز ناظر بر جنس و ذات و روحیه استکباری و خود برتر بینانه آمریکا داشت که در حال حاضر توانسته به اعتبار چنین خوی و رفتاری نماد شیطان و شیطانیت را در تاریخ معاصر جهان عهده داری کند.

بر این مبنا خصومت با آمریکا را می توان در چارچوب ذات و ماهیت و رویکرد ضد استکباری و انانیت ستیز انقلاب اسلامی فهم و اقبال کرد. شوربختانه در جهان معاصر ایالات متحده آمریکا بیرون از اندازه ها و قواره های یک کشور خود را به کانون همه بی اخلاقی ها و ستمگری ها و زیاده خواهی ها و سرکشی های و جنایات و اباحه گری و تفرعن و منیت ها مبدل کرده و با چنین کار ویژه و ماهیتی است که خصومت با آمریکا برای هر انسانی چه از حیث اخلاقی یا عقلی و یا شرعی یک فریضه است. بالتبع جمهوری اسلامی به اعتبار میلادش از بطن انقلابی اسلامی و ظلم ستیز و حق طلب و عدالت محور شرعاً و عقلاً و اخلاقاً موظف است در خط مقدم مدیریت خصومت با آمریکا میدان داری و طلایه داری کند جز آنکه آمریکا تجدید نظر در ذات شرور و شیطانی خود کرده و مسئولین آن بخواهند خود را در تراز یک کشور متعارف و متعادل با دیگر کشورهای جهان تعریف و مسئولیت پذیر کنند.